



طلائیّه، سرزمین طلایه‌داران عشق و معرفت روایت حجت‌الاسلام نری‌میسّا در یادمان طلائیّه

تهیه و تنظیم: سیدمحمد طباطبائی*

چکیده		

حجت‌الاسلام نری‌میسّا جنگ را با لباس روحانیت و در کسوت فرماندهی در واحدهای گردان تجربه کرده است و خاطرات زیادی را از سال‌های دفاع مقدس در ذهن دارد. در عملیات رمضان در محور زید و طلائیّه در میان موانع پیچیده مثلی دشمن گرفتار و به‌همراه تعدادی از هم‌زمانش به‌دست دشمن بعثی اسیر می‌شود. خاطرات زیادی از دوران اسارت و همراهی با حاج آقای ابوترابی در اردوگاه‌های عراق دارد. وی بعد از پایان اسارت، علاوه بر درس و طلبگی در حوزه علمیه قم، و دوره‌های تخصصی روایت‌گری راهیان نور و دفاع مقدس را در مرکز سیره شهدا گذرانده است. مدتی هم عضو گروه تفحص شهدا بوده و در یافتن پیکر شهیدان مشارکت داشته است و به‌عنوان راوی روحانی استقراری در منطقه طلائیّه در کنار کاروان‌های راهیان نور حضور دارد. حجت‌الاسلام نری‌میسّا، جمعه ۲۱ اسفند ۱۳۹۴ ساعت ۱۱ در جمع دانشجویان دانشگاه ایلام در سهرای شهدا، روایت خود را با تشریح جغرافیایی منطقه آغاز و در چند محور، موضوعات موردنظر خود را برای مخاطبان بیان کرد: ۱. تشریح مختصر عملیات خیبر. ۲. بیان سیره عملی شهدا. وی در پایان، با توجه به اینکه مخاطبان اصلی این روایت جمعی از دانشجویان بودند، با گریز به احادیث و روایات، تلاش در تحصیل علم و تهذیب نفس را به‌عنوان دو درس مهم از راهیان نور مطرح کرد. در نوشتار پیش‌رو ابتدا متن روایت و پس از آن نقد و ارزیابی درج خواهد شد.

واژگان کلیدی: روایت طلائیّه، یادمان طلائیّه، عملیات خیبر، سیره شهدا، روایت نری‌میسّا

متن روایت

جغرافیای طلائیّه

هور یعنی تالاب. مرداب‌ها، تالاب‌ها پر از نیزار و گیاهان مردابی و پر از چولان و گیاهان مردابی و بخش کوچکی از خاک ایران است. بخش اعظم این هور می‌خورد به هورالعظیم عراق و از آنجا تا ۶۰۰ کیلومتر امتداد پیدا می‌کند تا نزدیکی‌های کربلا و نجف و حدوداً یک‌سوم جنوب عراق را این هورها پر می‌کند و مردم در کنار هورها در چند روستا زندگی می‌کردند. پس اسم هور چی بود؟ هورالهیوزه. وصل به کجا می‌شود؟ هورالعظیم عراق. تا کجا کشیده

«این سرزمینی که در آن هستید [طلائیّه است]. شاید اسم طلائیّه به این معنا بوده که این زمین به‌خاطر زیادی آب این هور و تالاب‌ها از دور که نگاه می‌کردیم مثل سراب می‌درخشیده و چون بعد گل و نمک رسوب می‌کند و بالا می‌ماند و یک حالت درخششی [دارد]. در اینجا یک هوری هست به نام هورالهیوزه، شهر هیوزه در امتداد همین هور است.

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال چهاردهم □ شماره پنجاه و ششم □ بهار ۱۳۹۵

جزابه، سرراهشان شهرهایی مثل بستان و خرمشهر بود و مقاومت‌های خیلی عجیبی شکل گرفت و حتی در خرمشهر ۴۰ روز، ۴۵ روز مقاومت مقابل اینها شکل گرفت. اینجا [محور طلائیه - اهواز] دشت وسیعی بود و تانک‌هایشان را راندند تا نزدیک اهواز و کارشان هم خیلی جدی بود.

مقامات عراقی ۲، ۳ ماه قبل از تجاوز علیه ایران، در مرز اردن با معاون وزیر خارجه امریکا دیدار کردند و آنها بهشان قول دادند که تمام پشتیبانی لجستیکی، اطلاعاتی و نظامی را فراهم کنند. قول دادند که تمام کشورها را با آنها همراه کنند. فقط همین را بگویم که هیچ کشوری نبود که با عراق همراه نباشد، جز سوریه. حافظ اسد خودش خط اول مبارزه و رهبری جبهه مقاومت را در جنگ اعراب با اسرائیل بر عهده داشت و می‌دانست که این طرح، طرح اسرائیلی - امریکایی است و با آنها وارد این معامله نشد. ایشان از همان اول با ایران وارد مذاکره شد و کمک می‌کرد و سعی می‌کرد اتحاد عرب از هم بپاشد تا علیه ایران اقدام نکنند. بالاخره صدام داعیه قادسیه داشت. قادسیه جنگی بود که در صدر اسلام اتفاق افتاد و در آن ایران توسط اعراب مسلمان به اشغال درآمد. صدام می‌گفت من رهبر قادسیه دوم هستم؛ یعنی می‌خواهم رهبر کشورهای عربی باشم و باید ایران را در این جنگ شکست بدهم. با این خیال خام به سرزمین ایران حمله کرد. خب شما هم نتیجه‌اش را دیدید که در همان روزهای اول، صدام متوقف شد. فقط توانست بعضی از این بیابان‌ها را بگیرد، شهر هویزه، سوسنگرد، بستان و خرمشهر را اشغال کرد و در مقابل سد فولادین رزمندگان متوقف شد.

می‌شود؟ تا کربلا و نجف. اطراف کربلا و نجف هم همین هورها هستند. اینجا مردم عشایر زندگی می‌کردند و از راه صید ماهی و صید پرنده و پرورش دام مخصوصاً گاومیش، اموراتشان را می‌گذراندند. اینجا نیزارها و گیاهان مردابی خیلی بلندی وجود داشت تا سال ۶۰-۵۹ که جنگ شروع شد.

تهاجم دشمن از محور طلائیه تا دب حردان

یک فلش عملیاتی دشمن از محور طلائیه یعنی از همین محور بود که به سمت اهواز حرکت کردند. یک فلش [حمله] هم از شلمچه هجوم آوردند، با این هدف که خوزستان را بگیرند. چون اینها [دشمن بعثی] مدعی بودند که خوزستان، عربستان است؛ یعنی می‌گفتند خوزستان باید مال ما باشد. صدام قرارداد [۱۹۷۵] را پاره کرد. در سال ۱۹۷۵ میلادی، قرارداد صلحی بین ایران و عراق در الجزایر برقرار شد به نام قرارداد الجزایر. بعد از مدتی صدام ادعا کرد کل شرق و غرب شط العرب مال ما است. اینها [عراق] تا نزدیکی‌های اهواز - ۱۰ کیلومتری اهواز - آمدند و در منطقه‌ای به نام "دب حردان" متوقف شدند. از اینکه هیچ‌کس جلوشان نبود، ترسیدند و گفتند نکنند دام تاکتیکی ایرانی‌ها باشد. درحقیقت هیچی نبود، ارتش نبود و اینها ترسیدند و همان‌جا [دب حردان] متوقف شدند. خطشان را در ۱۰ کیلومتری اهواز قرار دادند. شعار صدام هم این بود که ۳روزه خوزستان و یک‌هفته‌ای تهران را اشغال می‌کنیم. [صدام] با خبرنگارها توی استادیومی در بغداد مصاحبه می‌کرد و آنجا اعلام کرد که من هفته دیگر با شما در تهران صبحانه می‌خورم. در اینجا هیچ مقاومتی مقابل اینها شکل نگرفت، اما در محورهایی مثل شلمچه یا



روایت حجت‌الاسلام نری‌میسا - یادمان شهدای طلایه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۱

عملیات خیبر

با تصرف جاده‌ای که امتداد همین پد است، راهی به جزایر باز کنند و جناحی فراهم بشود و بتوانند جزایر را از زیر فشار آتش دشمن بیرون بیاورند. بالاخره این جاده تأمین نشد. شرایط جزایر سخت شد و اگر از آنجا عقب‌نشینی می‌کردیم، شکست سختی برای ما بود. امام فرمودند جزایر باید حفظ بشود. نیروها و فرماندهان گفتند حالا که امام فرمودند جزایر باید حفظ بشود، ما تا آخرین قطره خونمان اینجا مبارزه می‌کنیم؛ یا کشته می‌شویم یا جزایر را حفظ می‌کنیم.

حجم سنگین آتش و بمباران دشمن در طلایه

بمباران‌های دشمن شدیدتر شد. ۳۰ فروند هواپیما بمباران می‌کرد، یک دقیقه بعدش دوباره ۳۰ فروند دیگر می‌آمد؛ ۳۰ تا، ۴۰ تا مثل دسته‌های پرنده و بمباران‌های خیلی شدید. اولین بار بود که عراق در این منطقه سلاح شیمیایی به کار می‌برد. سلاح

در سال ۶۲ عملیاتی اینجا طراحی شد به نام عملیات خیبر؛ سوم اسفند ۶۲. بچه‌ها به جزایر مجنون حمله کردند و جزایر مجنون که جزایر نفتی عراق است تصرف شد. هدف ما این بود که جاده بصره - عماره - بغداد را قطع کنند. بچه‌های ما عملیات خیبر را اینجا انجام دادند و جزایر را آزاد کردند، ولی تحت فشار قرار گرفتند. وقتی ارتش عراق به حمله ایران پی برد، لشکرهای زرهی، گارد ریاست‌جمهوری، هلیکوپترها و هواپیماها را فرستاد مقابل جزیره و آنجا را زیر آتش گرفت. جزیره یک فضای خیلی کمی هست، مثلاً ۱۰ کیلومتر در ۱۵ کیلومتر؛ این قدر آتش آنجا شدید شد که می‌گویند خاک جزیره مثل دیگ جوش می‌جوشید. بمباران شدید و آتشباری خیلی شدید که حفظ جزایر خیلی سخت شد. تنها راهی که مانده بود اینکه از طلایه، از همین‌جا، پشت سر شما بیایند و

نیروهایش را اینجا قرار داده بود. این قدر اینجا آتشباری سنگین بود! این سرزمین پشت سرتان همین‌طور آب بوده، این‌ورها آب بوده؛ فقط یک سد خاکی بود. فرمانده دشمن می‌گوید من طوری آتش را متمرکز کردم که یک میلیون و ۲۰۰ هزار گلوله در ساعت اول در همان اوایل عملیات به این زمین بخورد. اینجا زمینی نداشت، همین سد خاکی وجود داشت. یعنی محاسبه کردند کارشناسان که در هر یک متر مربعش حدوداً ۴ تا گلوله توپ یا خمپاره یا بمب‌های دیگر که ریختند، اصابت کرده و واقعاً ماندن در اینجا خیلی سخت شده بود. شهید میثمی پیام داد که آنهایی که در جزایر مجنون مقاومت کردند اگر در کربلا هم بودند، مقاومت می‌کردند. یک صلواتی عنایت بفرمایید.

طلائیه سرزمین مظلومیت و شهادت

شما از کنار این پد آمدید، از روی دژ آمدید، پرچم‌های کوچکی دیدید کنارتان هست. این محل و پرچم‌هایی که کنار این دژ هست، اینها محل حرکت رزمندگانی بود که می‌گفتند وقتی شب عملیات می‌آمدیم اینجا، اجساد گردان‌ها و نیروهایی که قبل از ما بودند همه افتاده بودند روی زمین و ما از روی شهدا حرکت می‌کردیم، از روی مجروحین حرکت می‌کردیم و می‌آمدیم. بچه‌ها آن پرچم‌ها را نگاه کنید، آنجا پرچم‌های کوچک قرمز، آنها محل تفحص حدود ۳۰۰ تا شهید است که از این منطقه تفحص شده و وقت نکردیم بقیه جاها را بگردیم. یعنی اینجا قدم‌به‌قدم شهید افتاده. حتی در یک قدم هم ممکن است چندتا شهید افتاده باشد. شما که وارد شدید،

شیمیایی هدیه غرب به صدام بود تا ایران را ساقط کند. کشورهایی مثل آلمان، فرانسه، بلژیک، کانادا و پشت‌پرده هم امریکا، سلاح‌های مخرب شیمیایی به عراق دادند. از خاصیت‌های سلاح شیمیایی هم بگوییم که خب بعضی‌هایش چشم را فقط کور می‌کند، بعضی‌ها اعصاب را تحریک می‌کند، بعضی‌ها حنجره و سینه‌ها را و یک نوع ترکیبی هم هست که همه کار می‌کند مثل سیانور. ۲ تا ۷ ثانیه وقت داری،

بعد از این خون منجمد می‌شود و تمام بدن شروع می‌کند به ترکیدن؛ چشم می‌ترکد، گوش می‌ترکد. اینها هدیه مهد آزادی فرانسه، کشورهای اروپایی و غرب به صدام بود تا اینکه انقلاب اسلامی که تازه متولد شده بود در نطفه خفه بشود. اینها را بر سر بچه‌های ما می‌ریختند. خلاصه از طرف امام پیام

آمد جزایر باید حفظ بشود. بچه‌ها گفتند ما تا آخر اینجا مبارزه می‌کنیم و جزایر را حفظ می‌کنیم. توی همین طلائیه بعضی از لشکرها به خط زدند؛ لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله^(ص) به فرماندهی حاج همت، لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابی‌طالب^(ع) و لشکر ۱۴ امام حسین^(ع)، اما موفق نشدند. چون در طلائیه دشمن متوجه شده بود که این خط مهم است و اگر جاده ارتباطی با جزایر از این سمت برقرار شود، کار عراق تمام است. بنابراین دشمن تمام تمرکز

شعار صدام این بود که ۳روزه خوزستان و یک‌هفته‌ای تهران را اشغال می‌کنیم. در طلائیه هیچ مقاومتی مقابل اینها شکل نگرفت، اما در محورهایی مثل شلمچه یا چزابه، بستان و خرمشهر مقاومت‌های خیلی عجیبی شکل گرفت و حتی در خرمشهر ۴۰ روز، ۴۵ روز مقاومت شکل گرفت.

می‌بینی. زخمی‌ها را واری می‌کرد. پدر آمد کنار اجساد شهدا، کنار یک شهیدی زانو زد و نگاه کرد. دید که پسرش، پسر جوان ۱۶، ۱۷ ساله‌اش، سر در بدن ندارد. یک نگاهی کرد گفت السلام علیک یا اباعبدالله^(ع). خم شد و رگ‌های گردن پسرش را بوسید، بدون اینکه اشکی بریزد. بلند شد آمد پیش من، پیش فرمانده، گفت خیلی خوشحالم که توی این لحظات آخر، پسر من را به من نشان دادید؛ من تازه فهمیدم

در کربلا بر اباعبدالله^(ع) چه گذشت. پدر هم فانسقه‌اش را محکم کرد و رفت جلو و صبح دیدم که پدر هم جزء شهدا بود. اینها هم مثل شهدای کربلا ...

حاج حسین خرازی قبل از اینکه در طلائی به خط بزند، نیروهایش را جمع کرد و گفت بچه‌ها، می‌دانید خب این طلائی، همه آنهاپی که رفتند، افتادند و همه

شهید شدند. حاج همت با لشکرش رفته. بچه‌ها، همه نیروها رفتند، ما هم احتمالاً امشب شب آخرمان هست؛ هر کسی در دلش ضعیفی هست، شک و تردیدی هست، برگردد. هر کسی می‌خواهد بیاید با من هم‌قسم بشود تا آخر مبارزه کند، فقط بماند. بچه‌ها سرشان را انداختند پایین و گریه کردند. [گفتند] حاج حسین، تو فرمانده‌ای؛ تا حالا کی گفتی بروید جلو، ما نرفتیم. ما یاران بی‌وفا نیستیم، ما شیعیان علی^(ع) در کوفه نیستیم که تو را تنها بگذاریم. تو فرمان بده، ما با

قدم زدید، گفتید چقدر هوای خوب، چقدر هوای دل‌انگیز و نسیم صبحگاهی قشنگی است، خیلی هوای بهاری خوبی است، اما این نسیم بهاری با این بمب‌های شیمیایی وقتی روی سر بچه‌ها می‌زدند، این بچه‌ها یک لحظه فقط وقت داشتند که نگاهشان را به افق بدوزند. نگاهشان را به افق می‌دوختند و می‌گفتند یا فاطمه^(س)، حالا فهمیدیم که درد پهلو یعنی چی. بچه‌ها مثل برگ درخت، اینجا روی زمین می‌افتادند و شما مهمان واقعی شهدا هستید. شما دارید همان جایی قدم می‌زنید که بچه‌ها به خاک افتادند. آخرین نواهایشان هم نواهای یا فاطمه^(س)، یا مهدی^(عج)، یا زهرا^(س)، یا حسین^(ع) بود. گفت داشتم می‌آمدم و از کنار این پد حرکت می‌کردم، خوردم به یک چیزی؛ نگاه کردم دیدم یک بسیجی جوان یا نوجوان افتاده توی خاک. بدنش رفته داخل خاک و گردن و کتفش از خاک بیرون است. نشستم گل‌ولای را از صورتش پاک کردم، گفتم برادر کاری هست برایت انجام بدهم؟ یک نگاهی به من کرد و گفت نه، چند نفسی بیشتر از من نمانده، بدنم تکه‌تکه است، فقط خواهش می‌کنم اولاً من را تنها بگذار، بگذار این لحظات آخر خودم با خدای خودم خلوت کنم، ثانیاً بروید جلو که خط را بشکنید، نگذارید این متجاوزین، اینها توی خاک ما بمانند. یک بسیجی ۱۶، ۱۷ ساله این‌طوری می‌گوید.

گفت که فرمانده بودم، دیدم پدری آمد گفت پسر من را نمی‌بینم؛ یک ساعتی هست که پسر من را نمی‌بینم. فرمانده می‌گفت من می‌دانستم پسرش شهید شده، بهش گفتم آنجا یک تعدادی زخمی کنار خاکریز گذاشتیم، برو توی زخمی‌ها ببین فرزندت را آنجا

دشمن تمام تمرکز نیروهایش را روی طلائی قرار داده بود. فرمانده دشمن می‌گوید من طوری آتش را متمرکز کردم که یک میلیون و ۲۰۰ هزار گلوله در ساعت اول در همان اوایل عملیات به این زمین بخورد.

راه ظهور را، جاده ظهور را باز کنیم تا این پرچم را تحویل صاحبش بدهیم. و امروز بعضی از دوستان ما، رزمندگانی که باقی مانده بودند و خیلی از جوانان حال حاضر، این پرچم را، علم انقلاب را گرفتند و رفتند در کنار حرم عقيله زینب^(س) کوبیدند. رفتند آنجا و شهید می‌شوند. آنها سنگ‌هایشان، خاکریزهایشان را بردند کنار مرز اسرائیل که بگویند ما آرمان شهدا، آرمان امام را فراموش نمی‌کنیم؛ هر جا ظالمی هست، مبارزه هم هست؛ هر جا ظلم و ظالمی هست، مبارزه هم هست. سفارش امیرالمؤمنین^(ع) است: "کونوا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً"؛ برای مظلوم در هر کجای عالم باشد، باید کمک باشید، یاور باشید. بچه‌ها رفتند آنجا تا امانت خون شهدا را حفظ کنند. بچه‌ها، ما اهداف خیلی بلندی داریم، این اهداف بلندمان را تا ظهور امام زمان^(عج) باید ادامه بدهیم. شهدا بخشی از این راه را باز کردند، ما هم باید این رسالت آنها و پرچم آنها را به دوش بگیریم و بخش دیگری از راه را باز کنیم و ان‌شاءالله ما هم ادامه‌دهنده این مسیر خواهیم بود.

عهد ما با شهیدان؛ تحصیل علم و تهذیب نفس

زراره خدمت امام صادق^(ع) رسید و از امام صادق^(ع) سؤال کرد شما مهدی موعود هستید؟ امام صادق^(ع) فرمودند همه ما اهل بیت، مهدی هستیم؛ یعنی هدایت‌گر هستیم، لکن مهدی موعود من نیستم، مهدی طول می‌کشد که بیاید. زراره عرض کرد که آقا جان، خب وظیفه ما، تکلیف ما تا زمان ظهور مهدی چی است؟ آقا امام صادق^(ع) فرمودند یا زراره، به شیعیانم بگویند وظیفه شما دو چیز بیشتر نیست:

سر و جان می‌رویم. این بچه‌ها با فرمانده‌شان یکی شدند، حرکت کردند و آمدند اینجا. گفت دیدم در آن تاریکی، یک سربازی بلند شد و توی تاریکی به عقب رفت، پیش خودم گفتم خب انسان ممکن است گاهی ترس هم داشته باشد دیگر. گفت داشتیم می‌جنگیدیم، نزدیکی‌های سحر دیدم آن سرباز یا بسیجی کنار من ایستاده و دارد می‌جنگد. بهش گفتم فلانی تو دیشب رفته بودی؟ گفت بله، به

خدا دیشب ترسیدم؛ داشتم می‌رفتم، همین‌طور که می‌رفتم، یک‌دفعه این فکر آمد توی ذهنم که اگر روز قیامت بی‌بی دو عالم، فاطمه زهرا^(س) از من سؤال کند اگر تو کربلا بودی حسین را هم تنها می‌گذاشتی؟ برگشتم گفتم من کسی نیستم که حسین را تنها بگذارم. و آمد جنگید و در کنار من به شهادت رسید. رزمندگان

این محل و پرچم‌هایی که کنار این دژ هست، محل حرکت رزمندگانی بود که می‌گفتند وقتی شب عملیات می‌آمدیم اینجا، اجساد گردان‌ها و نیروهایی که قبل از ما بودند همه افتاده بودند روی زمین و ما از روی شهدا و مجروحین حرکت می‌کردیم و می‌آمدیم.

ما اینجا صحنه‌های عشق و صحنه‌های فداکاری ایجاد کرده‌اند؛ صحنه‌هایی که همه‌اش برگرفته از الگوهای کربلا بود.

مدافعان حرم در امتداد راه شهدا به سوی ظهور

خب بچه‌ها، رزمندگان و شهدا این علم را گرفتند و آوردند تا اینجا. بخشی از مأموریت را انجام دادند و بخشی از مأموریت به عهده ما بازماندگان است و آن پرچم را، پرچم ظهور را آوردند تا اینجا. ما باید این

این پدیده قرن است؛ مصطفی چمران، پدیده قرن است؛ افکارش خیلی عجیب و غریب است. مصطفی چمران می‌گفت که من می‌خواهم در سنگر علم پیش بتازم تا دینم را با علمم حفظ کنم. در واقع به این سفارش امام صادق^(ع) عمل کرد. وقتی به چمران خبر رسید، امام موسی صدر بهش خبر داد که در جنوب لبنان بچه‌های شیعه در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند، زندگی امریکا

را رها کرد. خانمش آمد یکی دو سه ماه با بچه‌ها ماند بعد گفت مصطفی، من نمی‌توانم توی این فقر و فلاکت زندگی کنم؛ من دختر امریکایی هستم. خانمش برگشت امریکا، ولی مصطفی ماند. او با امام موسی صدر جنوب لبنان را بار آورد و تربیت کرد؛ لبنان و حزب‌الله را تربیت کرد. مصطفی

پدر آمد کنار اجساد شهدا، کنار یک شهیدی زانو زد و نگاه کرد. دید که پسرش، پسر جوان ۱۶، ۱۷ ساله‌اش، سر در بدن ندارد. یک نگاهی کرد گفت السلام علیک یا ابا عبدالله^(ع). خم شد و رگ‌های گردن پسرش را بوسید.

چمران با آن علم و آن تقوا؛ سفارش امام صادق^(ع) هست که تا قبل از ظهور به علم مسلح بشوید، به تعقل مسلح بشوید و خودتان را حفظ کنید. مصطفی چمران توی امریکا نماز شبش ترک نشد، توی امریکا روزه‌اش ترک نشد. مصطفی چمران تمام تربیت‌های اسلامی را، تمام دستورات اسلامی را در امریکا رعایت کرد. گفت من می‌خواهم در سنگر علم، مبلغ دینم باشم. حالا ان شاء الله این حرکت را ما ادامه می‌دهیم.

تحصیل علم و معرفت و تهذیب نفس. علم خودتان، تعقل و اندیشه خودتان را، علم تنها نه، تعقل و اندیشه، تفکر، پویایی، خلاقیت را بالا ببرید و خودتان را از گناهان حفظ کنید تا زمان ظهور. پس ما تا قبل از ظهور امام زمان^(عج) در این ایام، ایام غیبت دو تکلیف داریم؛ تحصیل علم و معرفت. ایرانی باید علمش را به قله‌های جهان برساند. در روایت هم هست که علم اگر در کهکشان‌ها باشد، ایرانی‌ها به آن دست پیدا خواهند کرد.

تکلیف‌مداری مصطفی چمران

من یک سفر مکه بودم و یک آقایی بود به نام دکتر عزیزی اصفهانی. ایشان برای من تعریف کرد که وقتی من خیلی سال پیش، چهار سال پیش رفتم دانشگاه مریلند امریکا درس بخوانم، گفتند یک جوان ایرانی در دانشگاه مریلند کنفرانس علمی دارد و از اقصی نقاط امریکا آمده بودند. می‌دانید که امریکا قاره پهناوری است؛ بعضی جاها باید ساعت‌ها پرواز کنند تا برسند به یک منطقه دیگر. از اقصی نقاط امریکا دانشمندان و استادان می‌آمدند تا کنفرانس علمی این جوان ایرانی را گوش کنند. گفت من هم توی این کنفرانس حاضر شدم. دیدم یک جوانی است به نام مهندس مصطفی چمران. این قدر خوشحال شدم و به خودم بالیدم که در این گوشه دنیا یک جوان ایرانی با آن چهره حزب‌اللهی دارد کنفرانس علمی می‌دهد. از تمام دانشگاه‌های دنیا دارند جمع می‌شوند، می‌آیند تا کنفرانس علمی این جوان را ببینند. گفت از چند نفر از دکترها و دانشمندان سؤال کردم، گفتند

طلایه‌داران عشق و معرفت

جدا شد، روحم داشت از پیکرم جدا می‌شد؛ همین‌طور رفتم بالا، رفتم بالا ... یک‌دفعه وقتی دیدم دارم از بدنم جدا می‌شوم، از جسمم جدا می‌شوم، گفتم خدایا، من هنوز خیلی مأموریت‌ها توی دنیا دارم که انجام نداده‌ام؛ خدایا من هنوز کاری برای انقلاب نکرده‌ام؛ خدایا من را برگردان. یک لحظه احساس کردم توی جسمم هستم و از درد شدید رنج می‌برم. بردندش بیمارستان و دست قطع‌شده‌اش را جراحی کردند. بعد از ۳ روز برگشت توی منطقه که دوباره فرماندهی کند، رزم کند. نرفت استراحت کند. حاج حسین خرازی، حاج حسین خرازی شد به‌خاطر اینکه طلایه‌دار عشق بود. بچه‌ها نتوانستند خط طلایه را بشکافند، باز کنند و خودشان را به مجنون برسانند، اما مجنون تمام عشق‌ها شدند. مجنون همه لیلی‌های عالم شدند. این خط زمینی طلایه را باز نکردند، اما معبری از عشق از جنس نور به آسمان باز کردند. این طلایه بچه‌ها را طلایه‌داران عشق کرد؛ طلایه‌داران و پیشگامان عشق و معرفت. شما نمی‌دانید، ما هم نمی‌دانیم که این شهدا کجا زندگی می‌کنند؛ در چه عالمی هستند؟ لاله‌الله. این زمین، زمین طلایه است، مقتل عشق، مقتل این بچه‌ها. ان‌شاءالله که ما در این طلایه ارتباط قلبی با شهدا برقرار کنیم.

حجاب؛ توصیه غیرمستقیم شهدا

من فقط اینجا یک نکته ذوقی به شما بگویم. این شهدا وقتی شما وارد منطقه شدید، از اتوبوس‌های تان پیاده شدید، گفتند خواهرها رسیدند. این شهدا بلند شدند، گفتند خواهرها آمده‌اند؛ چه صبح دل‌انگیزی، خواهرها با حجاب مثل فاطمه زهرا^(س) برای زیارت ما آمده‌اند. آن روز کسی بالای سر این برادرها نبود، اما امروز

من صحبتی با شما خواهران دارم. گاهی خودم می‌آیم اینجا، یک مقداری می‌نشینم، توی حال خودم می‌روم. می‌خواهم ببینم صدای این شهدا را می‌شنوم. آن لحظه‌ای که مجروحان، توی همین سه‌راهی شهادت که شما نشستید افتاده بودند و تانک‌ها می‌آمدند روی بدن این مجروح‌ها حرکت می‌کردند. شما صدای این شهدا را می‌شنوید، می‌بینید این بچه‌ها که اینجا افتادند، بدن‌ها پاره‌پاره، استخوان‌ها شکسته، توی لحظه‌های آخر، مادرشان را صدا می‌کنند؛ می‌بینید؟ اگر خوب توجه کنید، هم می‌بینید، هم می‌شنوید. گاهی من آن زمان‌ها می‌دیدم این بچه‌ها وقتی شب از نیمه می‌گذشت، نوجوان بود، جوان بود، می‌آمدند توی این خاکریزها، توی این سنگرها دعا می‌کردند، الهی العفو می‌گفتند. وقتی نگاه می‌کردی می‌دیدی این چهره هنوز مو روی صورتش نبود، ولی الهی العفو می‌گفت. اشک می‌ریخت و دعا می‌خواند که خدایا شهادت را نصیبم کن، اللهم الرزقنی توفیق الشهادة. یکی‌شان، صبح بهش گفتم تو چه گناهی کردی که این جور می‌گویی العفو؟ گفت من خیلی گناه کردم، من از خدا غافل هستم. نوجوان بود ها! من از خدا غافل هستم. گفتم حالا چرا شهادت می‌خواهی؟ گفت می‌دانم که شهادت آخرین درجه تکامل است؛ می‌خواهم به آخرین درجه تکامل، به اوج تکامل برسم. صدای بچه‌ها را توی این صخره‌ها باید بشنوید؛ صدای بچه‌ها باید شنیده بشود. حاج حسین خرازی همین پایین‌تر، دستش از تنش جدا شد. می‌دانید وقتی دست جدا بشود چقدر خون می‌رود؟ ضعف انسان را فرامی‌گیرد. بعدها خودش برای مادرش و دوستانش، برای آقا رحیم صفوی تعریف کرده بود که وقتی دستم



کاروان بسیج دانشجویی دانشگاه ایلام - یادمان شهدای طلایه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۱

مهدی، ولدی مهدی. یکی هم توی عصر عاشورا صدای خردشدن را شنید. یک خواهری صدای خردشدن استخوان برادرش را شنید. ده نفر آمدند، این اسبها را نعل تازه زدند، این قدر روی جنازه شهدا تاختند که همسری مثل رباب صدای خردشدن استخوانها را شنید؛ دخترکی مثل سکینه صدای خردشدن استخوانها را شنید. خیلی از این رزمندهها هم توی آن لحظهها صدای خردشدن استخوانها را شنیدند؛ صدای خردشدن استخوانی که همراه با فریاد توسل به حضرت زهرا^(س) بود. مگر می شود فاطمه زهرا^(س) بچههایش را توی این دشت طلایه تنها بگذارد. آن مادر شهید گفت پسر من اینجا شهید شد؛ توی عالم خواب دیدم که شهیدم به من می گوید مادر، تو فکر می کنی ما اینجا بی مادر هستیم؟ شبها که اینجا ساکت می شود، یک بانوی نورانی ای می آید شهدا را صدا می کند. شهدا از دل خاک بلند می شوند، دور این

خواهرها از اقصی نقاط عالم می آیند، به این خاکها چشم می دوزند، نگاه می کنند به این خاکها، خونها و قطعات استخوان آنها را مورد خطاب قرار می دهند و می گویند السلام علیکم یا انصار دین الله؛ سلام بر شما ای یاران خدا، یاران فاطمه^(س)، یاران امیرالمؤمنین^(ع). هر شهیدی مأموریت دارد یک خواهر را توی این منطقه همراهی کند. هر شهید مأموریت دارد دست یک برادری را بگیرد، بیاورد توی این منطقه. شهدا از شما پذیرایی می کنند؛ این حال خوششان نشانه این است. این شهدا به شما عنایت دارند. تا حالا صدای خردشدن استخوان شنیده اید؟ شنیده اید که یکی زیر سنی های تانک مادرش را صدا بزند؟ تاریخ شنیده است. یک کسی بین در و دیوار له شد، استخوانهایش شکست، صدا زد ولدی مهدی ادرکنی؛ فرزندم مهدی کجایی؟ اول صدا زد پدر؛ دید که پدر نیست. بعد صدا زد همسر، دید که دست همسر بسته است. صدا زد

راهیان نور باید همیشه مورد توجه باشد که نیاز مخاطب نقش مهمی در تعیین مسیر و سیاق روایت خواهد داشت. عمده راویان سیره شهدا در روایت‌هایشان، اولویت عملیاتی و نظامی ندارند و بیشتر روایت آنها صبغه معنوی و معرفتی دارد. اما جا داشت راوی با توجه به مخاطبان که همگی از دانشجویان بودند، درباره عملیات خیبر و موضوعات مربوط به محورهای مختلف عملیات بیشتر توضیح می‌داد. راوی در این بخش به موضوعات زیر پرداخت:

۱. تشریح مختصر جغرافیای منطقه

در این بخش راوی به صورت کلی توضیحاتی درباره جغرافیای هور و طلائیه داد و با تشریح موقعیت هورالعظیم و هورالهویزه در ایران و عراق، توضیحاتی را درباره اهمیت جغرافیایی این منطقه برای ایران و عراق بیان کرد.

۲. مروری بر تاریخ جنگ

در این بخش راوی توضیحات خوبی درباره زمینه‌های جنگ بیان کرد و با اشاره به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، اهداف عراق از تهاجم به ایران را برشمرد. وی در این بخش از روایت، در چند مورد اطلاعات نادرستی را به مخاطبان منتقل کرد. هرچند این اطلاعات اشتباه خللی در مسیر کلی روایت ایجاد نمی‌کند، بهتر است که راوی اطلاعات آماری و عددی را دقیق بیان کند. که در بخش نقاط ضعف بدان اشاره خواهد شد. شاید در وهله نخست به نظر چندان مهم نباشد، اما اگر دقیق بنگریم، اطلاعات آماری غلط از این دست به مرور به تاریخ جنگ آسیب خواهد زد.

بانو حلقه می‌زنند، بی‌بی دو عالم چادر خاکی‌اش را به سر همه ما می‌کشد. مادر، نیمه‌های شب انسان‌های نورانی می‌آیند اینجا برای زیارت ما. به ما می‌گویند فرزندانم، شما برای فرزند من، جانتان را، خونتان و بدنتان را دادید؛ مگر می‌شود شما را فراموش کنم؟ یا فاطمه زهرا(س)...

بعد از صحبت‌های من یک مقداری با خودتان خلوت کنید. هر جای این خاک نشستید، همان جا

یک شهیدی افتاده است.

این طلائیه است، سهرای

شهادت است؛ جایی خالی

از شهید نیست. ما فقط

توانستیم چند تا از این

شهدا را تفحص کنیم. با

این برادرانتان هم‌نجوا

بشوید، هم‌نوا بشوید. از

آنها بخواهید کمکتان

کنند، از آنها رازورمز

موفقیت خودتان را طلب

کنید؛ آنها هم به شما

عنایت می‌کنند. همین‌طور که نشستید یک سلامی

به امام بی‌کفن بدهیم، السلام علیک یا ابا عبدالله و

علی الارواح التي حلت بفنائک ...»

گاهی توی حال خودم می‌روم. صدای این شهدا را می‌شنوم. آن لحظه‌ای که مجروحان، توی همین سهرای شهادت که شما نشستید افتاده بودند و تانک‌ها می‌آمدند روی بدن این مجروح‌ها حرکت می‌کردند.

ارزیابی روایت

الف) مباحث نظامی و عملیاتی

راوی که از روحانیون و راویان مرکز سیره شهدا است، در این روایت کمتر به مباحث نظامی و عملیاتی پرداخت؛ هرچند این نکته در روایت‌های

۳. تشریح مختصر عملیات خیبر

آن، لازم است یادآور شویم که دقت در سخن گفتن در راهیان نور از لوازم ضروری روایت‌گری است.

ب) مباحث حماسی و معرفتی

راوی در این بخش به‌خوبی توانست برخی از ابعاد حماسی جنگ و مباحث معرفتی را برای مخاطبان خود تبیین کند. هدف راویان در این بخش از روایت، پرداختن به جنبه‌های معنوی جنگ و درس‌های

سیره عملی و رفتاری شهدا است. راوی در این روایت سعی دارد با اشاره به سبک زندگی شهدا و رزمندگان، الگوهایی معرفتی را برای جوانان حاضر معرفی کند. در ادامه به بررسی قسمت‌هایی از روایت که به جنبه‌های حماسی و معرفتی جنگ اشاره دارد، می‌پردازیم:

راوی در این روایت بارها به جنبه‌های معنوی در دفاع مقدس اشاره می‌کند تأکید بیش از اندازه بر مؤلفه معنویت در دفاع مقدس سبب می‌شود که تلاش و تدبیر و نبوغ کم‌نظیر رزمندگان و فرماندهان جوان آنها کمتر به چشم بیاید.

راوی درباره کلیات عملیات خیبر، اهداف عملیات و محورهای حمله ایران به خطوط دشمن مطالبی را بیان کرد؛ اما از آنجایی که به دنبال روایت جامع هستیم، جا داشت در این بخش به‌صورت جزئی‌تر ضمن بیان سیر کلی جنگ تا عملیات خیبر، به جنبه‌های دیگر این عملیات نظیر دلیل انتخاب منطقه، محور زید، پل خیبری و همچنین دلایل به‌وجود آمدن مشکلات حین عملیات نیز می‌پرداخت، تا تصویر کامل‌تری از این عملیات مهم در ذهن مخاطبان شکل گیرد. به‌هر حال، بستر شکل‌گیری و طراحی عملیات‌های ایران در دوران جنگ به‌عنوان یکی از دستاوردهای مهم دفاع مقدس است که با نبوغ و ابتکار فرماندهان و نیروهای جوان در صحنه نبرد به‌صورتی اعجاز‌گونه علیه دشمن تاین‌دندان مسلح اجرا شد و راویان در راهیان نور باید به این نکته اساسی توجه داشته باشند که روایت این عملیات‌های نظامی در واقع روایت بخش مهمی از دستاوردهای انقلاب اسلامی به شمار می‌رود. اما در بیشتر روایت‌ها به‌خاطر تأکید راویان بر صبغه معرفتی و معنوی روایت و سیره رفتاری شهدا و رزمندگان، از این بخش مهم غفلت می‌شود.

۱. نتیجه‌گیری بجا و به‌موقع حین روایت

یکی از ویژگی‌های روایت مطلوب این است که راوی حین روایت خود و در خلال صحبت‌هایش بتواند نکته اصلی بحث را استخراج کرده، با بیان خوب به مخاطب انتقال دهد. این نکته از ویژگی‌های بارز روایت آقای نری‌میرا بود؛ به‌ویژه در بخش‌هایی که راوی گریزی به موضوع مهم مدافعان حرم زد و امتداد راه شهدا را امروز در راه و مسیر مدافعان حرم ترسیم کرد.

نکته دیگر اینکه، راوی در حالی که مشغول توصیف صحنه‌های آتش‌سنگین دشمن در طلائییه است، جمله معروف شهید میثمی درباره مقاومت رزمندگان در طلائییه را به‌اشتباه مربوط به جزایر مجنون عنوان می‌کند و می‌گوید: «... شهید میثمی پیام داد که آنهایی که در جزایر مجنون مقاومت کردند اگر در کربلا هم بودند، مقاومت می‌کردند». به‌دلیل حساسیت جنگ و دفاع مقدس و همچنین جلوگیری از تحریف‌های احتمالی و ناخواسته درباره

۲. تأکید بر آرمان‌ها حین روایت

راهیان نور در واقع فرصت مناسبی برای انتقال مفاهیم نورانی انقلاب اسلامی و مکتب متعالی شیعه است؛ به‌ویژه زمانی که مخاطب ما نسل جوان باشد که در کی از جنگ و دوران مبارزه ندارند؛ که در این شرایط مسلماً این موضوع ضرورت بیشتری خواهد یافت. راوی این روایت به‌صورتی ظریف در خلال صحبت‌های خود موضوع آرمان‌های انقلاب اسلامی را برای دانشجویان حاضر بیان می‌کند. وی با تأکید بر موضوع مدافعان حرم و شهدای این راه که امروز در امتداد راه دفاع مقدس، در مرزهای اسرائیل علم مبارزه را برافراشته‌اند، در واقع هدف متعالی مدافعان حرم را در قالب این جمله که از جملات معروف امام راحل و بخش مهمی از آرمان جمهوری اسلامی به‌شمار می‌رود، بیان کرد: «ما آرمان شهدا و آرمان امام را فراموش نمی‌کنیم ... هر جا ظالمی هست، مبارزه هم هست و هر جا ظلم و ظالمی هست، مبارزه هم هست». این نتیجه‌گیری خوب و بجا حین روایت در واقع به یکی از کلیدی‌ترین آرمان‌های امام و شهدا اشاره دارد که بیان آن در جمع دانشجویان ضروری و بااهمیت بود. یا در جایی دیگر راوی در همین راستا به موضوع نابودی اسرائیل به‌عنوان یکی از اهداف استراتژیک انقلاب اسلامی توسط جوانان شیعه اشاره می‌کند. به‌رحال، پرداختن صحیح و به‌موقع به آرمان‌های انقلاب اسلامی از مؤلفه‌های روایت مطلوب به‌شمار می‌رود.

۳. پیوند جنگ با عاشورا و امام حسین (ع)

صبغه راوی در این روایت تأکید بر جنبه معنوی در جنگ است. لذا در این راستا روایت وی بیشتر حول محور تکلیف‌گرایی در مکتب عاشورا است و در این زمینه شواهدی را از زندگی عاشورایی و حماسی رزمندگان در دوران دفاع مقدس

بیان می‌کند. اشارات راوی به حضور عاشورایی لشکر ۱۴ امام حسین (ع) به فرماندهی شهید خرازی در طلائیه، با همین نوع نگاه پرداخته شده بود؛ آنجا شهید خرازی نیروهایش را به تأسی از ابا عبدالله الحسین (ع) در شب عاشورا مخیر به ماندن یا رفتن می‌کند و از آنها عهد وفاداری و مقاومت می‌گیرد.

۴. ارائه الگوهای دست‌یافتنی و ملموس به مخاطب

مسئله ارائه تصویری ملموس و معرفی الگوهایی دست‌یافتنی به‌ویژه برای نسل جوان می‌تواند از اولویت‌های روایت راویان در راهیان نور باشد که باید مورد توجه راویان قرار گیرد. راوی در بخشی از روایت خود به ابعاد مادی و معنوی زندگی شهید چمران می‌پردازد. وظیفه‌شناسی و تکلیف‌گرایی باروحیه تقوا و ایمان انقلابی، ویژگی‌هایی است که راوی از شهید دکتر مصطفی چمران در این روایت ارائه می‌دهد. شهدا را این‌گونه معرفی کردن قطعاً برای نسل جوان جامعه جذاب خواهد بود. به‌راستی هریک از شهدا نخبگان عصر خود بوده‌اند و می‌توانند برای جوانان نسل امروز الگو باشند. نتیجه مهمی که این روایت‌ها در ذهن عمده مخاطبان جوان خواهد داشت این است که مخاطب می‌تواند با الگوی معرفی شده، به‌خوبی ارتباط برقرار کند و همچنین احساس کند که می‌تواند در این راه بزرگ قدم‌هایی بردارد و مثل شهدا زندگی کند.

۵. شناخت مخاطب و نقل حدیث متناسب با حال و هوای مخاطبان

راوی حین روایت، نیاز مخاطبان دانشجوی خود را به‌خوبی شناخت و حدیثی متناسب با فضای روایت برای آنان نقل کرد. موضوع حدیث، تلاش در راه تحصیل علم و پاکی و طهارت نفس بود که بجا و به‌موقع در دل روایت بیان شد.



روایت حجت‌الاسلام نری میسا - یادمان شهدای طلایه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۱

۶. تشریح عملیات به زبان ساده و قابل فهم

وقتی شما وارد منطقه شدید، وقتی از اتوبوس‌هایتان پیاده شدید، گفتند خواهرها رسیدند. این شهدا بلند شدند گفتند خواهرها آمده‌اند؛ چه صبح دل‌انگیزی، خواهرها با حجاب مثل فاطمه زهرا^(س) برای زیارت ما آمدند...» این‌گونه تذکر دادن و به‌صورت غیرمستقیم امر معروفی را یادآور شدن، اثری بیشتر و لطیف و سازنده در مخاطب خواهد داشت و از نکات تربیتی هم می‌باشد.

سادگی در بیان و گفتار از ویژگی‌های خطابه اثرگذار است. راوی در این روایت، نکات چکیده و مهم عملیات خیبر و اهداف استراتژیک آن را با بیانی ساده و قابل فهم و البته به‌صورت خلاصه برای مخاطبان بیان کرد که این ویژگی از نکات مثبت روایت بود.

۷. پیام‌های غیرمستقیم تربیتی

نقاط ضعف روایت
۱. نپرداختن به موضوعات اساسی عملیات
راوی در روایت خود بیشتر به نکات بصیرتی و سیره شهدا پرداخت و با اشاره‌ای مختصر به جغرافیای منطقه و جزئیات عملیات خیبر و بدر در منطقه طلایه، به بیان کلیاتی در این زمینه بسنده کرد. در صورتی که

یکی از اصول روایت‌گری، انتقال پیام به‌صورت غیرمستقیم است؛ به‌نحوی که مخاطب دچار دل‌زدگی نشود. راوی به‌صورت غیرمستقیم موضوع حجاب را به جوانان دختر که مخاطب اصلی او بودند، یادآور شد؛ به این صورت که از زبان شهدا شروع به تعریف از حجاب کرد: «... این شهدا

زمین. ما از روی شهدا حرکت می‌کردیم، از روی مجروحین حرکت می‌کردیم و می‌آمدیم...» این‌گونه روایت‌کردن نشان‌دهنده مظلومیت شهدا نیست؛ بلکه نوعی ذلت است. بهتر این است که راویان حتی در صورت رخدادن چنین اتفاقی در جنگ، به دلیل حرمت و جایگاه شهدا از چنین روایت‌هایی بپرهیزند.

جمع‌بندی

روایت حجت‌الاسلام نری‌میرزا از نظر پیوستگی مطالب و تناسب روایت با مخاطبان اثربخشی بود و کاستی عمده روایت کمترپرداختن به جنبه نظامی و عملیاتی در طلایه است. شاید راوی با توجه به شناخت مخاطب و نیاز آنها چنین رویکردی را برگزیده و ترجیح داده است در روایت خود کمتر به عملیات نظامی پرداخته شود. هرچند معتقدیم میزان پرداختن به موضوعات روایت‌گری در راهیان نور بسته به سلیقه راوی متغیر است و چارچوب مشخصی ندارد، اما به‌هرحال دفاع مقدس مجموعه‌ای از افتخارات ملت است که باید در روایت‌ها به جوانب مختلف آن پرداخته شود که یکی از این افتخارات هم مسلماً نبوغ کم‌نظیر و تلاش مجاهدانه و مخلصانه رزمندگان و فرماندهان جنگ در طرح‌ریزی و اجرای عملیات‌ها بوده است که باید برای نسل‌های جدید تبیین شود. گرچه روایت طولانی پسندیده و مطلوب نیست، اما راوی باید از قبل طرحی را به‌صورت ذهنی یا مکتوب آماده کند تا بتواند براساس آن روایت کرده، به جنبه‌های مختلف به‌اختصار بپردازد. در این صورت است که روایت ضمن اثربخشی در مخاطب، جامعیت هم خواهد یافت و روایت راوی، مجموعه‌ای درخور راهیان نور خواهد شد.

اهداف عملیات خیبر و بدر، جای بررسی و تحلیل بیشتری دارد. سلیقه راوی در این روایت در طلایه، بیشتر بر مطالب معنوی و حماسی متمرکز شده بود و کمتر به تاریخ جنگ و جغرافیای منطقه اشاره شد.

۲. اطلاعات نادرست

راوی در بخشی که به مقاومت مردمی خرمشهر اشاره کرد، تعداد روزهای مقاومت در خرمشهر قبل از اشغال را ۴۵ روز برشمرد که ۳۴ روز صحیح است. شاید در وهله نخست، چند روز اختلاف چندان مهم نباشد، اما اگر دقیق بنگریم، اطلاعات آماری غلط به‌مرور به تاریخ جنگ آسیب خواهند زد. البته بیان دقیق این اطلاعات جزئی و ظاهراً غیرمهم قطعاً به وزانت روایت هم کمک بسیاری خواهند کرد.

۳. بی‌توجهی به عقلانیت در جنگ

راوی در این روایت بارها به جنبه‌های معنوی در دفاع مقدس اشاره می‌کند که به‌حق و لازم است، اما در این میان، تأکید بیش‌ازاندازه بر مؤلفه معنویت در دفاع مقدس سبب می‌شود که تلاش و تدبیر و نبوغ کم‌نظیر رزمندگان و فرماندهان جوان آنها کمتر به چشم بیاید.

۴. بیان صحنه‌های دلخراش شهادت نیروها

راوی در بخشی از روایت خود صحنه‌هایی را از لحظه شهادت رزمندگان توصیف می‌کند که در شأن مقام شهید و شهادت نبوده و نیست. وی می‌گوید: «... وقتی شب عملیات می‌آمدیم اینجا، اجساد گردان‌ها و نیروهایی که قبل از ما بودند همه افتاده بودند روی